

بررسی عناصر طنزآمیز در کلام سعدی و ذکر پاره‌ای از نکات روان‌شناسی

زهرا ابراهیمی پور*

چکیده

سعدی از جمله نویسندگان طنزپرداز ادب کلاسیک ماست که در پژوهش‌های زبان و ادب فارسی، کمتر به جنبه طنزآمیز کلام وی اشاره شده‌است. شخصیت‌هایی که موضوع طنز سعدی قرار گرفته بسیارند؛ مانند: پادشاه، محتسب، قاضی و طنز سعدی صریح و بی‌پرده نیست، ولی در رباعیات او درمقایسه با دیگر آثارش، صریح‌تر و گزنده‌تر است. موضوع غزلیاتش نیز اگرچه عشقی فردی و ناب است، اما دست‌کم در بیت‌های اندکی، صوفیان و پارسایان روی در مخلوق را مورد حمله قرار می‌دهد. موضوع طنز حکایات بوستان و گلستان نیز در درجه اول پادشاه است و دیگر طبقات اجتماعی را نیز کم‌وبیش هدف طنز خود قرار داده‌است. سعدی از عناصری همچون تشبیه، تمثیل، استعاره، کنایه، اغراق و ... با هدف آفرینش کلام طنزآمیز، به‌وفور استفاده کرده‌است. در این مقاله برآنیم تا به بررسی این شخصیت‌ها و هنر بیان سعدی در این زمینه پردازیم.

کلیدواژه‌ها: طنز، پادشاه، صوفی، صنایع بدیعی.



* کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

انسان از دیرباز در آرزوی دست‌یافتن به مدینه فاضله بوده‌است؛ مدینه فاضله‌ای که در آن عدالت، خیر و نیکی حاکم باشد. این آرزوی انسان بوده و هست، ولی باین‌حال، هیچ جامعه‌ای از نفوذ نیروهای اهریمنی برکنار نمانده‌است. شاید علت، این باشد که عقل جمعی انسان‌ها، هنوز به آن کمال مطلوب نرسیده و ظرفیت پذیرش و ایجاد چنین جامعه‌ای را پیدا نکرده‌است. این آرزو انسان را به تلاش واداشته تا در حدّ توان خود، برای ایجاد جامعه‌ای آرمانی تلاش کند و رسیدن به این خواسته مستلزم آن است که آدمی، خود را تنها مسئول فردیت خود نداند؛ بلکه در قبال به‌روزی همه افراد جامعه، احساس مسئولیت کند و در این میدان تعهد و تکلیف، وظیفه اهل قلم بیش از دیگران است.^۱

یکی از مهم‌ترین و بهترین انواع ادبی که بیش از دیگر انواع آن، اخلاق و رفتار افراد را در اجتماع محک می‌زند و درست و نادرست آن را می‌نمایاند، طنز است. طنز حقیقی، هدف‌دار است. طنز با بزرگ جلوه‌دادن نابسامانی‌ها و بی‌رسمی‌های اجتماعی، آنها را بهتر نشان می‌دهد و افراد را به رفع آنها برمی‌انگیزد. طنز افراط و تفریط و هرگونه خروج از جاده مستقیم عدالت را موضوع کار خود قرار می‌دهد و آن را به باد انتقاد می‌گیرد و در هر دوره‌ای، مشخصات اجتماعی و اخلاقی جامعه خود را می‌نمایاند.

در ادبیات قدیم ایران، طنز به معنای انتقاد اجتماعی، به کنایه و در جامعه هزل و شوخی کمتر وجود داشته‌است؛ زیرا در آن روزگار، ادبیات غالباً در خدمت شاه و درباریان و خواص مملکت بود و قهراً شاعر و نویسنده نمی‌توانست از اعمال و افعال اربابان خود و دستگاهی که در آن ریاست داشتند، انتقاد کند.^۲ در میان شاعران و نویسندگان کلاسیک ما، از جمله کسانی که به موضوع طنز پرداخته‌اند، سعدی شیرازی است که در پژوهش‌های زبان و ادب فارسی، کمتر به این جنبه از کلام وی

اشاره شده است و ما در این مقاله، برآنیم تا به بررسی طنز وی، ابعاد مختلف آن و تحلیل حکایات طنزآمیز وی پردازیم.

شخصیت‌هایی که هدف تیر طنز سعدی قرار گرفته بسیارند؛ مانند زاهد و صوفی، پادشاه، محتسب، قاضی و دیگر طبقات اجتماعی. طنز سعدی صریح، بی‌پرده و گزنده نیست. به قول ابراهیم نبوی:

«در سعدی منزلت طنز به نصیحت بدل می‌شود ... او هنوز امیدوار است که با نصیحت شاهان و حاکمان و بزرگان، بتوان از بی‌اخلاقی و فساد و ظلم کاست. او درحقیقت نسبت به جامعه خود احساس مسئولیت می‌کند و خود را شریک و همراه وضعیت می‌داند، از این دید است که او را منتقدی اثبات‌گرا می‌دانم، نه تضادگرا.»^۳

طنز در رباعیات و قطعات سعدی درمقایسه با دیگر آثار او صریح‌تر و گزنده‌تر است. موضوع غزلیاتش نیز اگرچه عشقی فردی و ناب است، اما دست‌کم در بیت‌های اندکی، صوفیان و پارسیان روی در مخلوق را موردحمله قرار می‌دهد. به‌گفته حاج سید جوادی: «سعدی اولین کسی است که در غزل، پرده از روی کار زهاد و وعاظ برداشته و قلعه تزویر و سالوس را گشوده است.»^۴

گلستان و بوستان نیز حکایات طنزآمیز بسیاری دارد. در گلستان، تعداد این حکایات طنزآمیز بیشتر است و مضامین متعددی را شامل می‌شود. در بوستان و خصوصاً در گلستان، غیر از حکایت‌هایی که به نتیجه طنزآمیز منجر می‌شود، در دیگر حکایت‌های آن نیز تک‌بیت‌ها، جملات کوتاه و وصف‌های طنزآمیز بسیاری را می‌توان یافت؛ اصلاً یکی از ویژگی‌های بارز وصف‌های سعدی، طنزآمیز بودن آنهاست. کاربرد تمثیل و تشبیه با هدف آفرینش کلام طنزآمیز، از ویژگی‌های دیگر این آثار است.



سعدی از صورت‌های خیال و صنایع بدیعی همچون استعاره، کنایه، اغراق و ... نیز به فراوانی استفاده کرده و همین کاربردها، جذآبیت کلام او را بیشتر کرده‌است. سعدی، خود در گلستان گوید:

«غالب گفتار سعدی، طرب‌انگیز است و طیبیت‌آمیز و کوتاه‌نظران را بدین علت زبان طعن دراز گردد که مغز دماغ بیهوده‌بردن و دود چراغ بی‌فایده خوردن، کار خردمندان نیست ولیکن بر رأی روشن صاحب‌دلان که روی سخن در ایشان است، پوشیده نماند که در موعظه‌های شافی را در سلک عبارت کشیده‌است و داروی تلخ نصیحت را به شهد ظرافت برآمیخته، تا طبع ملول ایشان، از دولت قبول محروم نماند.»^۵

شخصیت‌ها، موضوعات و عناصر طنز سعدی

موضوعات طنزی آثار سعدی، بیشتر مربوط به اخلاقیات است و چنان‌که گفتیم تند، صریح و گزنده نیست. پادشاه مهم‌ترین شخصیت طنز وی است و بیشتر هشدارهایش برای اوست. پس از آن توانگران هستند که خطاب هشدارهای وی قرار می‌گیرند. دیگر شخصیت‌ها مانند صوفی، محتسب، قاضی و ... در درجات کمتری از اهمیت قرار دارند. اکنون به بررسی شخصیت‌های طنز سعدی و تحلیل آنها می‌پردازیم.

۱- پادشاه

هشدار به وی در مسئولیت‌پذیری

ملک‌داری با دیانت باید و فرهنگ و هوش مست و غافل کی تواند؟ عاقل و هشیار باش
پادشاهان پاسبانند، خفتن شرط نیست یا مکن، یا چون حراست می‌کنی بیدار باش^۶

در این دو بیت نیز موضوع طنزآمیز، هشدار به پادشاه برای عدم غفلت است. در دومین مصراع بیت اول، توبیخ و صراحت بیانی که در جمله «مست و غافل کی

تواند؟! وجود دارد - باتوجه‌به اینکه طرف خطاب پادشاه است - عامل ایجاد طنز است؛ نیز در ادامه، صراحت بیان شاعر، که به پادشاه امر می‌کند که باید عاقل و هشیار باشد و او را به بیداری فرامی‌خواند، طنز ایجاد کرده‌است و خرسندی را برای خواننده به‌ارمغان می‌آورد.

* تذکر به وی در اجتناب از منت‌نهادن

از من بگوی شاه رعیت‌نواز را منت منه که ملک خود آباد می‌کنی
 ابله که تیشه بر قدم خود همی زند بدبخت! گو ز دست که فریاد می‌کنی؟^۷

موضوع طنزآمیز این بیت، تذکر به پادشاه، برای اجتناب از منت‌نهادن به دلیل رعیت‌نوازی است. در اولین بیت، شاعر به پادشاه رعیت‌نواز پیغام می‌دهد و او را از منت‌نهادن به دلیل رعیت‌نوازی منع می‌کند و در بیت بعد، تمثیلی برای روشن کردن مطلب خویش می‌آورد، که طنزآمیزی کلام در همین تمثیل است که خطاب به پادشاه می‌گوید: اگر رعیت‌نوازی را کنار بگذاری، همچون ابلهی هستی که تیشه بر قدم‌های خود می‌زند و این تمثیل، با شخصیت ابله برای پادشاه، کاربرد طنزآمیز یافته‌است. خطاب «بدبخت!» در آخرین مصراع، که فرد موردخطاب را درنهایت حقارت قرار می‌دهد، نیز طنزآمیز است. در ادامه سعدی می‌گوید: به او بگو «از دست که فریاد می‌کنی؟»، این استفهام انکاری که متضمن توبیخ و سرزنش فرد است هم از دیگر عوامل ایجاد طنز است.

* تذکر به وی در بی‌وفایی دنیا

شنیدم که جمشید فرخ‌سرشت به سرچشمه‌ای بر، به سنگی نوشت:
 بر این چشمه چون ما بسی دم زدند برفتند چون چشم برهم زدند
 گرفتیم عالم به مردی و زور ولیکن نبردیم با خود به گور^۸



موضوع طنزآمیز این ابیات، حسرت خوردن پادشاه از کوشش در به دست آوردن مال و جاه دنیا، به دلیل ترک آن به هنگام مرگ است. این حکایت از زبان جمشید، پادشاه بزرگ ایران، بیان شده است؛ پادشاهی قدرتمند که به آنچه که می خواست رسیده بود. وی با همه بزرگی و جاه و جلالش به هنگام مرگ، با حسرت، این جمله را بر سنگی می نویسد که مردانگی و نیروی خود را صرف گرفتن عالم کردیم؛ اما با خود به گور نبردیم. نکته طنزآمیز این حکایت در آنجاست که جمشید، در مهلت عمر خود توان و قدرت خود را با جدیت صرف گرفتن عالم کرده، اما به هنگام مرگ، هیچ چیزی ندارد که با خود ببرد؛ دستی تهی، عبث بودن این جهان گیری ها و ... باتوجه به بزرگی و اهمیت مادی آنها و بی بهرگی مطلق در هنگام مرگ، طنزی تلخ را ایجاد کرده است.

* تذکر به وی در دوری از ستمگری

به شهری در از شام، غوغا فتاد	گرفتند پیری مبارک نهاد
هنوز آن حدیثم، به گوش اندر است	چو قیدش نهادند بر پا و دست
که گفت: ارنه سلطان اشارت کند	که را زهره باشد که غارت کند؟
بباید چنین دشمنی دوست داشت	که می دانمش دوست بر من گماشت
اگر عزّ و جاه است و گر ذلّ و قید	من از حق شناسم، نه از عمرو و زید ^۹

موضوع طنز این حکایت نیز ظلم و ستم پادشاه است. سعدی، انتقاد طنزآمیز از چنین ظلم و ستمی را بر زبان پیری مبارک نهاد می گذارد. گفتنی است در حکایات گلستان و بوستان، انتقادهای تند و گزنده از پادشاهان، معمولاً از زبان پیران و پارسایان بیان می شود. این، از آن روست که این گروه، به دلیل مقبولیت عامی که دارند، در گفتار خود جسورتر و بی پرواترند. در این حکایت، پیر گرفتار می شود؛ در حالی که بی گناه است. پس از آنکه زنجیر بر دست و پای او می نهند، می گوید:

بگفت ارنه سلطان اشارت کند که را زهره باشد که غارت کند؟

پیر، هوشمندانه و عمیق، نه تنها اعمال پادشاه، بلکه مسئولیت تمام بی‌عدالتی‌ها و ظلم‌وستم‌های دیگران را نیز به‌حق، بر گردن وی می‌نهد و حتی باصراحت، او را توبیخ می‌کند که: «که را زهره باشد که غارت کند؟» و این صراحت و سرزنش، آن‌هم نسبت به پادشاه، بیانی هنرمندانه و طنزآمیز است. پیر پس از بیان این جمله جسورانه و رساندن منظور خود به پادشاه، بلافاصله در بیت بعد کلام خود را تعدیل می‌کند و پادشاه را دوست خود می‌خواند و اعمال وی را به‌عنوان دوست خود می‌پذیرد و دوست می‌دارد و بدین‌گونه، منظور خود را می‌رساند و به‌اصطلاح با پنبه سر وی را می‌برد. هنر پیر در بازی کردن با ذهن پادشاه، کاربردی طنزآمیز یافته‌است.

۲- پادشاهان و پارسایان درمقابل هم

از دیگر موضوعات طنزآمیز آثار سعدی، در تقابل قراردادن پادشاه و پارسا است که در بعضی از این حکایت‌ها، سنگینی کفه ترازو به‌جانب پارسا و گاهی برخلاف آن است و این نشان می‌دهد که در زمان سعدی، هنوز وجهه زاهدان و پارسایان همچون روزگار حافظ و عبید زاکانی، کاملاً منفی نیست و تعداد هردو گروه زیاد است. اکنون به ذکر نمونه‌هایی از این حکایت‌ها می‌پردازیم؛ درابتدا به نفع پارسا:

یکی از ملوک بی‌انصاف، پارسایی را پرسید که: از عبادت‌ها کدام فاضل است؟ گفت: تو را خواب نیم‌روز؛ تا در آن، یک نفس، خلق را نیازاری:

ظالمی را خفته دیدم نیم‌روز گفتم این فتنه است، خواب برده به

وآنکه خوابش بهتر از بیداری است آن‌چنان بد زندگانی، مرده به^{۱۰}

در این حکایت، دیگربار، ظلم و ستم پادشاه موضوع طنز قرار گرفته‌است. هنگامی که ملک بی‌انصاف از پارسا سؤال می‌کند که از عبادت‌ها کدام فاضل‌تر؟

پارسا می‌گوید: «تو را خواب نیم‌روز»، این پاسخ برای پادشاه که منتظر شنیدن نام یکی از عبادات است، غیرمنتظره بود؛ اما هنوز فکر می‌کند که عابد واقعاً دارد یکی از عبادات را معرفی می‌کند؛ بنابراین ادامه غیرمنتظره را که می‌شنود، می‌فهمد که عابد در پی تنبیه اوست؛ آنجاکه می‌گوید: «تا در آن یک نفس، خلق را نیازاری.» صراحت بیان عابد، غیرمنتظره بودن پاسخ وی برای پادشاه و غیرمرتبط بودن ظاهری سؤال و جواب، همه طنز ساز است. در دو بیت پایان حکایت، شاعر از پاسخ پارسا به ظالم نیز فراتر می‌رود و مردن را برای او بهتر از زندگانی می‌داند و این شدت تنفر او از ظالم، که آخرین حد مجازات را برایش طلب می‌کند، کاربردی طنزآمیز یافته‌است.

نمونه‌ای دیگر:

در این‌گونه از حکایت‌ها، پارسایان، نمادهای «بی‌تعلقی»، با گفتن پاسخی غیرمنتظره به پادشاه، که نماینده «تعلق» است، وی را متوجه نقطه‌ضعفی در وجود خود می‌کنند و با پاسخ‌هایی خلاف‌انتظار، طنز می‌آفرینند. اکنون به بیان چند حکایت دیگر می‌پردازیم که در آنها زاهد و پارسا، فقط نام و ظاهر عابدان و پارسایان را دارند؛ نه حقیقت حال آنان را:

زاهدی مهمان پادشاهی بود. چون به‌طعام بنشستند، کمتر از آن خورد که ارادت او بود و چون به نماز برخاستند، بیش از آن کرد که عادت او بود تا ظن صلاح در حق او زیادت کنند:

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی کاین ره که تو می‌روی به ترکستان است!

چون به مقام خویش باز آمد، سفره خواست تا تناولی کند. پسری داشت صاحب‌فراست. گفت: ای پدر، باری به دعوت سلطان، طعام نخوردی؟ گفت: در

نظر ایشان، چیزی نخوردم، که به کار آید. گفت: نماز را هم قضا کن که چیزی نکردی که به کار آید!^{۱۱}

در این حکایت، ریاکاری و تزویرگری زاهد موضوع طنز شده است. زاهد در این حکایت، تنها صورت زاهدان را دارد؛ نه حقیقت حال ایشان را. وی مهمان قدرت - پادشاه - می شود و چون به طعام می نشیند، کمتر از آن می خورد که ارادت اوست و چون به نماز برمی خیزد، بیش از آن می کند که عادت اوست. در این قسمت، کاربرد ارادت برای طعام و عادت برای نماز طنزآمیز است؛ زیرا ارادت و عادت، کاربردی عکس یافته است و دلیل آن، ریاکار بودن زاهد است که تزکیه نفس انجام نداده و حال زاهدان حقیقی را ندارد؛ به همین دلیل، نماز را از روی عادت انجام می دهد و به خوردن و امور حیوانی ارادت دارد. زاهد این گونه عمل می کند تا در نزد پادشاه، عزیز شود. پس از این سعدی با آوردن بیتی، این زاهد را مورد تمسخر قرار داده است. در این بیت، فعل «ترسم» کاربردی طنزآمیز یافته است؛ زیرا در معنای متضاد آن؛ یعنی «یقین دارم» به کار رفته و بدین گونه زاهد را به سخره گرفته است.

زاهد هنگامی که به خانه برمی گردد، درخواست غذا می کند. پسری صاحب فرست دارد و این رفتار پدر تعجب او را برمی انگیزد و می پرسد که چرا در دعوت سلطان طعام نخورده است؟ زاهد، در پاسخ می گوید: «به دعوت سلطان چیزی نخوردم، که به کار آید.» پسر در جواب می گوید: «نماز را هم قضا کن که چیزی نکردی که به کار آید.» در این قسمت از حکایت می بینیم که عمل زاهد حتی از طرف پسرش مورد انتقاد قرار می گیرد؛ دلیل آن هم، این است که دل فرزندان پاک است و هنوز غبار منفعت اندیشی ها، روی آن را نپوشانده است؛ از همین روست که اینان این موارد را به خوبی درک می کنند. جالب اینجاست که در پاسخی که پسر زاهد به پدر خود می دهد، زاهد ریاکار را با همان عبارات خود او، ولی در معنایی دیگر به سخره گرفته، زیرا در جمله زاهد، عبارت «که به کار آید» در معنای «سودمند باشد و توانم دهد» به کار



رفته و در پاسخ پسرش، همین عبارت درمعنای «چیزی که به درد بخورد»، به کاررفته و باعث طنزآمیز شدن کلام شده است.

۳- توانگران و درویشان درمقابل هم

ازجمله موضوعات حکایت‌های طنزآمیز سعدی، مناظرات و روابط متقابل توانگران و درویشان است که بیشتر این حکایات با به‌سخره گرفته‌شدن توانگر، با جمله‌ای که از زبان درویش بیان می‌شود، به پایان می‌رسد. تقابل توانگر و درویش با داستان «جدال سعدی با مدعی» در باب هفتم گلستان به اوج خویش می‌رسد؛ البته در این داستان، سعدی نماینده توانگران است و از آنها دفاع می‌کند؛ اما درپایان حکایت، حق به هر دو جانب داده می‌شود. اکنون به نقل نمونه‌هایی از این حکایت‌ها می‌پردازیم:

توانگرزاده‌ای را دیدم بر سر گور پدر نشسته و با درویش‌بچه‌ای مناظره درپیوسته، که صندوق تربت پدرم سنگین است و کتابه رنگین و فرش رخام انداخته و خشت زرین در او ساخته؛ به گور پدرت چه ماند، خشتی دو فراهم آورده و خاک بر او پاشیده؟ درویش‌پسر این را بشنید و گفت: تا پدرت زیر آن سنگ‌های گران، به خود بجنبیده باشد، پدر من به بهشت رسیده باشد:

خر که کمتر نهند بر وی بار ^{۱۲} *بی‌شک آسوده‌تر کند رفتار*

موضوع این حکایت طنزآمیز، بی‌ارزش نشان‌دادن تجملات غیرضروری زندگی توانگران است. حکایت با مناظره توانگرزاده و درویش‌بچه آغاز می‌شود. درابتدا، عبارات حکایت، همه درجهت احترام به فرزند توانگر و بزرگ جلوه‌دادن وی و تحقیر فرزند درویش است؛ ازجمله درتقابل هم قراردادن دو ترکیب توانگرزاده و درویش‌بچه، «تربت پدرم» (برای توانگر) و «گور پدرت» (برای درویش) و ...؛ ازسویی عباراتی که برای گور پدر توانگرزاده بیان می‌شود، غیراز آنکه ارزشمندی مادی تشکیلات گور پدر

وی را بیان می‌کند، از سجع نیز بهره‌مند است: کلمات سنگین و رنگین، انداخته و ساخته بیانگر این معنی است؛ ولی عباراتی که در وصف گور پدر درویش بیان شده، همه ساده و تحقیرآمیز است. آنجاکه می‌گوید: «خشتی دو فراهم آورده»، آوردن صفت «دو» برای کلمه خشت بیانگر تقلیل و تحقیر است و نیز در ادامه جمله می‌گوید: «خاک بر او پاشیده»، خاک ماده‌ای بی‌ارزش است و آوردن آن با فعل «پاشیده» توهین و تحقیر را بیشتر می‌کند و ایجادکننده طنز است؛ تا این قسمت از حکایت که درویش ساکت است، کفه توانگر سنگینی می‌کند؛ اما همین که درویش به دفاع از خویش برمی‌خیزد، معادله عوض می‌شود. از اینجا به بعد که غلبه با درویش است، در حکایت نیز با عنوان «درویش پسر» آمده است که احترام بیشتری دارد. این پسر در پاسخ توانگرزاده که به تجمّلات گور پدرش می‌نازد، می‌گوید: «تا پدرت در زیر آن سنگ‌های گران به خود جنجیده‌باشد، پدر من به بهشت رسیده‌باشد»؛ یعنی از همان کلام توانگرزاده استفاده کرده و مایه‌های نازش او را بر ضدّ خودش به‌کار برده است. مهم‌ترین عامل طنزآمیز شدن حکایت همین مسئله و نیز حاضر جوابی درویش است. تمثیل پایان حکایت نیز طنزآمیز است:

خر که کمتر نهند بر وی بار
بسی شک آسوده‌تر کند رفتار

در این بیت، آوردن تمثیل حیوان برای انسان، تحقیرآمیز است و کلام را نیز طنزآمیز می‌کند.

۴- صوفیان

* به‌سخره گرفتن تمام رفتارهای صوفیان

سگی شکایت ایام با کسی می‌کرد	نبینی که چه برگشته‌حال و مسکینم
نه آشیانه چو مردان، نه غله چون موران	قناعتم صفت و بردباری آیینم

هزار سنگ، پریشان و بی‌گنه بخورم
 که در ریاضت و خلوت، مقام من دارد؟
 به لقمه‌ای که تناول کنم ز دست کسی
 گرم دهند، خورم؛ ورنه می‌روم آزاد
 چو گریه در نربایم ز دست مردم، چیز
 مرا نه برگ زمستان، نه عیش تابستان
 به جای من که نشیند؟ که در مقام رضا
 که اوفتاده نبینی بر ابروان، چینم
 که جامه خواب کلوخ است و سنگ، بالینم
 رواست گر بزند بعداز آن به زوینم
 نه همچو آدمیان، خشمناک بنشینم
 ور اوفتاده بود، ریزه‌ریزه برچینم
 کفایت است همین پوستین پارینم
 برابر است گلستان و تلّ سرگینم

مرا که سیرت از این جنس و خوی از این صفت است
 چه کرده‌ام که گرفتار سنگ و نفرینم
 زین بیش نعت خویش مگوی
 که خیره گشت ز وصفت زبان تحسینم
 همین دو خصلت ملعون، کفایت اینکه تو را
 غریب دشمن و مردارخوار می‌بینم^{۱۳}

جواب داد که:

در این حکایت، موضوع طنز تمام اعمال و رفتارهای صوفی‌نمایان است. سعدی، سگی بی‌عرضه را نماینده این گروه قرار داده که از روزگار، به کسی شکایت می‌کند. سگ، خود را برگشته‌حال و مسکین می‌داند و روش زندگی و وضع خود را این‌گونه توصیف می‌کند که همچون مردان آشیانه‌ای ندارم؛ زیرا قناعت از صفات من است و همچون موران غله‌ای جمع‌آوری نکرده‌ام؛ زیرا بردباری روش من است. همان‌طور که در این جملات می‌بینیم، سگ بی‌عرضگی خود را در ساختن خانه یا جمع‌آوری توشه و غله با کلمات موجّهی همچون بردباری و قناعت توجیه می‌کند؛ اما در بین همین سخنان، خود را از مردانگی دور می‌داند: «نه آشیانه چو مردان» و نیز خود را از موری کم‌همت‌تر می‌داند: «نه غله چون موران»؛ در بیت سوم، افتخار سگ این است که در مقابل ظلم و ستم دیگران حتی چین به ابروان نمی‌آورد و به این طریق به بی‌عرضگی خود اقرار می‌کند. در بیت چهارم، نیز با مرتبط کردن این بی‌عرضگی

به ریاضت و خلوت‌گزینی، خود را برتر از دیگران می‌داند. در بیت پنجم، ششم و هفتم، نیز تنبلی خود را به‌حدی نشان می‌دهد که حتی برای سیرکردن شکم خود نیز حاضر نیست به‌زحمت بیفتد، اما حاضر است جان خود را در برابر لقمه‌ای که کسی به او بدهد، فدا کند. جالب است که در بیت ششم می‌گوید:

گرم دهند، خورم، ورنه می‌روم آزاد نه همچو آدمیان، خشمناک بنشینم

وی در مصرع دوم، عبارت «نه همچو آدمیان...» را می‌آورد؛ این سخن از زبان یک سگ بیان شده، اما به‌هرحال او نماینده فرد صوفی‌نماست که در اینجا، حتی آدمیت هم از او سلب شده‌است.

سگ همین‌گونه، سخنان خود را ادامه می‌دهد، تا اینکه در بیت نهم می‌گوید: من به مقام «رضا» رسیده‌ام. دلیل وی نیز این است که گلستان و تل سرگین برای وی برابر است. وی با این سخن بی‌تشخیصی و بی‌ذوقی خود را نشان می‌دهد و گرنه چه کسی گلستان را - که ارزشش آن‌قدر زیاد است که هرچیز زیبا و مطلوب را به آن تشبیه می‌کنند - با تل سرگین - که از نظر ارزش در حوض و پستی قرار دارد - برابر می‌نهد؟ این بیت بیانگر افراط و تفریط‌های صوفی‌نمایان روزگار است که برای جلب توجه و اعتقاد مردم به خودشان، هر کاری را از حد می‌گذرانند و ارزش آن را از بین می‌برند.

سگ پس از برشمردن این اوصاف برای خود، از مخاطبش می‌پرسد که با این‌حال، من چرا گرفتار سنگ و نفرین شده‌ام؟ مخاطب، با طعنه به وی می‌گوید که بیش از این نعت خویش مگوی که زبان تحسینم از وصفت خیره شده‌است!

۵- قاضیان

همان‌طور که می‌دانیم، منصب قضاوت مخصوص علمای دین است؛ همانان که باید نسبت به دیگر علما، برجستگی‌هایی نیز داشته‌باشند تا شایسته منصب قضاوت



شوند، اما به دلیل راه یافتن فساد در بین عالمان دین و بی ارزش شدن مدرسه و علوم مدرسه‌ای و تغییر کردن هدف مدرسان این علوم که برای دست یافتن به جاه و آبروانی به درس خواندن می‌پرداختند، قاضی با صفاتی منفی معرفی شده است؛ صفاتی که در ذیل به آنها خواهیم پرداخت. گفتنی است که عوامل اجتماعی و سیاسی در فساد اینان بسیار مؤثر بوده است؛ زیرا بی‌گمان تا زمینه‌ای برای فساد و تباهی نباشد، فساد و تباهی آشکار نمی‌شود.

* دزد بودن، ناکسی و دیوسرشتی

دیو اگر صومعه‌داری کند اندر ملکوت همچو ابلیس همان طینت ماضی دارد
 ناکس است آنکه به دراعه و دستار، کس است دزد، دزد است اگر جامه قاضی دارد^{۱۴}

موضوع طنز این شعر، دزد بودن قاضی است. سعدی در ابتدا تمثیلی را می‌آورد، که دیو اگر حتی در ملکوت، کار مقدس صومعه‌داری را هم انجام دهد همچون ابلیس است که با وجود بودن در حضور خدا، همان طینت قبلی و بد خود را دارد. نکته طنزآمیز، اینجاست که منظور شاعر از دیو صوفی‌نمایان و صومعه‌داران روزگارند، که شاعر به کلی انسانیت را از آنها سلب کرده است. در مصراع اول بیت دوم، کسانی را که با بستن دراعه و دستار برای خود شخصیت مجازی درست کرده‌اند، ریشخند می‌کند و آنان را ناکس می‌خواند و سرانجام در آخرین مصراع، اصل مطلب را بیان می‌کند که دزد اگر جامه قاضی هم بپوشد، دزد است. او به طور ضمنی قاضیان روزگار را دزد می‌خواند و با این بیان طنز ایجاد می‌کند: قاضی، همان دزدگیر، خود دزدی بزرگ است؛ دزد- قاضی.

۶- محتسبان

همان‌طور که قبلاً گفته شد، محتسب مأمور اجرای امر به معروف و نهی از منکر در امور شرعی است و قطعاً خود باید نمونه‌اعلای عمل به احکام شرعی باشد، اما در دوره سعدی، بی‌عملی یکی از خصوصیات بارز اوست:

محتسب کون‌برهنه در بازار قحبه را می‌زند که روی پیوش^{۱۵}

که طنزی است تلخ؛ در این بیت، موضوع طنز بی‌عملی محتسب و سخت‌گیری بیش‌از‌نیاز او در اجرای امور شرعی است. این درحالی است که خود او، بدیهیات را هم رعایت نمی‌کند! شاعر با قراردادن دو حالت کاملاً متضاد دربرابر هم؛ یعنی روی پوشیدن قحبه درحالی که شرع هرگز فرد را الزام به این کار نمی‌کند و محتسب که بدترین حالت برهنگی است، طنز ایجاد کرده‌است.

۷- شحنگان

شحنه نگهبان جان و مال مردم است و وظیفه دارد مانع تعرض مردم به جان و مال یک‌دیگر شود؛ اما گاه او خود عامل آزار مردم است:

قحبه پیر از نابه‌کاری چه کند که توبه نکند و شحنة معزول از مردم‌آزاری؟^{۱۶}
توبه قحبه و شحنة، آن هم از آن‌روی که پیر شده و از کار برکنار شده‌اند، حکایتی است تلخ! ای که دستت می‌رسد، کاری بکن

۸- عالمان

همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، هدف طالبان علم در سده هفتم تکیه بر جایگاه صاحب‌منصبان دولتی بود و از این‌رو کمتر کسی به علم ارج می‌نهاد. در چنین وضعیتی، طبیعی بود که عالمانی این‌چنین، درست‌کردار نباشند. سعدی در حکایتی می‌گوید:
فقیهی پدر را گفت: هیچ از این سخنان رنگین دلاویز متکلمان در من اثر نمی‌کند؛ سبب آنکه نمی‌بینم از ایشان، کرداری موافق گفتار:

ترک دنیا به مردم آموزند	خویشتن سیم و غله اندوزند
عالمی را که گفت باشد و بس	هرچه گوید، نگیرد اندر کس
عالم آن‌کس بود که بد نکند	نه بگوید به خلق و خود نکند



اتأمرون النَّاس بالبرِّ و تنسون انفسکم؟

عالم که کامرانی و تن‌پروری کند او خویشتن گم است، که را رهبری کند؟!^{۱۷}

۹- حج گزاران

از دیگر گروه‌هایی که سعدی با زبانی طنزآمیز ایشان را نکوهش می‌کند، حج گزاران هستند؛ حج گزارانی که باید هدف اصلی آنان تزکیه نفس و ترک خودخواهی‌ها باشد، اما اینان به‌هنگام بازگشت، جایگاهی فروتر در اخلاق یافته و بدتر از آن می‌شوند که پیش‌ازاین بوده‌اند!

سالی نزاعی میان پیادگان حجّاج افتاده بود و داعی هم پیاده بود. انصاف در سر و روی هم فتادیم و داد فسوق و جدال بدادیم. کجاوه‌نشینی را دیدم که با عدیل خویش می‌گفت: یاللعجب! پیاده عاج، چون عرصه شطرنج به‌سر می‌برد، فرزین می‌شود؛ یعنی به از آن می‌شود که بود و پیادگان حاج، بادیه به‌سر بردند و بتر شدند!

از من بگوی حاجی مردم‌گرای را کاو پوستین خلق، به آزار می‌درد
حاجی تو نیستی شتر است از برای آنک بیچاره، خار می‌خورد و بار می‌برد^{۱۸}

۲۰

در این حکایت، سعدی به طنز، درباره حج گزارانی سخن می‌راند که دلیل رفتن به حج را نمی‌دانند. سعدی از زبان کجاوه‌نشین می‌گوید: «پیادگان حاج [پس از انجام مراسم حج] بادیه به‌سر بردند و بتر شدند»؛ این درحالی است که حاجی حتی قبل از رفتن به سفر حج باید به تزکیه نفس پردازد تا شایستگی رفتن به خانه خدا را پیدا کند و درحضور خدا نیز برای ترک گناه با وی عهد ببندد تا با روحی پاک از این سفر مراجعت کند. سعدی، صحنه نزاع را زیبا و طنزآمیز وصف می‌کند که: «انصاف در سر و روی هم فتادیم و داد فسوق و جدال بدادیم.» دراین میان، واژه «انصاف»

در ایجاد طنز، جایگاهی بسیار برجسته دارد، زیرا پس از این واژه، انتظار هست که از موضوعی پسندیده سخن رود، نه ناپسند.

در دو بیت بعد از حکایت، سعدی با آوردن ویژگی‌های: «مردم‌گزایی» و «دریدن پوستین خلق به آزار»، برای «حاجی» که نوعی متناقض‌نمایی در آن جلوه‌گر می‌باشد، طنز آفریده است. در بیت دوم صراحت بیان شاعر در توهین به حاجی، طنز پدید آورده است، زیرا وی شتر را بر فرد حاجی ترجیح داده و می‌گوید: دراصل، شتر حاجی است، زیرا او حداقل یک کار مفید؛ یعنی «باربری» را انجام می‌دهد، اما حاجی در همان حد نیز مفید نیست.

۱۰- مؤذنان و قرآن‌خوانان

بدآوازی مؤذن و قرآن‌خوان، از جمله موضوعاتی است که سعدی در حکایات طنزآمیز خود، آن را مورد توجه قرار داده است. در فصل پیشین نیز گفته شد که مؤذن و قاری قرآن باید آوازی خوش داشته باشد تا باعث جلب دل‌ها به سوی خدا شود، برای نمونه سعدی در بدآوازی مؤذن گوید:

یکی در مسجد سنجار، به تطوع، بانگ نماز گفتی؛ به ادایی که مستمعان از او نفرت گرفتندی و صاحب مسجد، امیری بود عادل، دو خصلت ملعون برای تو کافی است که غریب دشمن و مردار خواری. تمام این مواردی که بیان شد، در حکایت کاربرد طنزآمیز یافته است.

نیکوسیرت نمی‌خواستش که دل‌آزرده شود. گفت: ای جوانمرد! این مسجد را مؤذنانند قدیم، هریکی را پنج دینار می‌دهم، تو را ده دینار بدهم تا جایی دیگر روی. بر این سخن اتفاق افتاد و برفت. بعد از مدتی، به گذری پیش امیر باز آمد و گفت: ای امیر! بر من حیف کردی که به ده دینارم از آن بقعه روان کردی که اینجا که

رفته‌ام، بیست دینارم می‌دهند که جایی دیگر روم و قبول نمی‌کنم. امیر بخندید و گفت: زینهار تا نستانی که به پنجاه دینار، راضی گردند:

به تیشه، کس نخراشد ز روی خارا، گل چنان‌که بانگ درشت تو می‌خراشد دل^{۱۹}
 موضوع طنزآمیز حکایت، موذن بدآواز است، که پول گرفتن درقبال این بدآوازی را کسب‌وکار خود کرده‌است. این مورد نیز نوعی اجتماع نقیضین است؛ زیرا مردم امر مکروه را با نفرت ازخود می‌رانند، اما برای راحت‌شدن از دست اذان این اذان‌گو، حاضر شده‌اند به وی پول بدهند و جالب‌تر از این، چانه‌زدن موذن بر سر این پول است که به هر قیمتی هم راضی نمی‌شود!

در بیت پایانی حکایت نیز، اغراق در وصف زشتی صدای موذن، طنز پدید آورده‌است، که سعدی دل‌خراش بودن صدای وی را بدتر از خراشیده‌شدن گل از روی سنگ خارا می‌داند.

سعدی درمورد قرآن‌خوانان بدآواز نیز، از سر طنز و ریشخند می‌گوید:

بدین الحان داوودی عجب نیست که مرغان هوا حیران بمانند
 خدای این حافظان ناخوش آواز پیامرزد اگر ساکن بخوانند^{۲۰}

پژوهشگاه علوم و فناوری اطلاعات ایران

نتیجه کلی و خلاصه کلام در این بحث این است که سعدی باوجود برگزیدن زبان طنز و انتقاد نسبت به جامعه خود حالت مخالف نمی‌گیرد، بلکه درقبال آن احساس مسئولیت کرده و خود را شریک و همراه وضعیت می‌داند. طنز در رباعیات و قطعات او درمقایسه با دیگر آثارش صریح‌تر و گزنده‌تر است و عنصر ادبی مهم مورداستفاده وی در طنز، تمثیل و تشبیه است؛ از عناصر ادبی دیگر نیز کم‌وبیش استفاده کرده‌است. در حکایات گلستان و بوستان مهم‌تر از عناصر تمثیل و تشبیه، انتخاب روان‌شناسانه شخصیت‌های حکایات است که طنز وی را معنی‌دارتر و دل‌نشین‌تر کرده‌است.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- بهزادی اندوهجردی، حسین: *طنز و طنزپردازی در ایران*، ص ۱۷.
- ۲- حکیمی، محمود: *لطفیه‌های سیاسی*، ص ۲۸.
- ۳- نبوی، ابراهیم: *کاوش در طنز ایران*، ص ۱۴۷ و ۴۸.
- ۴- حاج‌سید جوادی، علی‌اصغر: *گامی در الفبا*، ص ۱۹.
- ۵- سعدی، مصلح‌الدین: *گلستان*، ص ۱۹۱.
- ۶- همان، ص ۸۵۳.
- ۷- همان، ص ۸۶۰.
- ۸- _____: *بوستان*، ص ۴۸۰.
- ۹- همان، ص ۱۱۰.
- ۱۰- *گلستان*، ص ۶۷.
- ۱۱- همان، ص ۸۸ و ۸۹.
- ۱۲- همان، ص ۱۶۲.
- ۱۳- _____: *کلیات سعدی*، ص ۸۵۶.
- ۱۴- همان، ص ۸۷۹.
- ۱۵- همان، ص ۸۵۴.
- ۱۶- *گلستان*، ص ۱۹۰.
- ۱۷- _____: همان، ص ۱۰۳.
- ۱۸- _____: همان، ص ۱۵۹.
- ۱۹- همان، ص ۱۳۲.
- ۲۰- *کلیات سعدی*، ص ۸۸۰.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- بهزادی اندوهجردی، حسین: *طنز و طنزپردازی در ایران*، چ ۱، تهران: صدوق، ۱۳۷۸.
- حاج سید جوادی، علی اصغر: *گامی در الفبا*، تهران: جاویدان، ۱۳۳۲.
- حکیمی، محمود: *لطیفه‌های سیاسی*، تهران: خرم، ۱۳۷۲.
- سعدی، مصلح‌الدین: *بوستان*، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی: چ ۶، تهران: خوارزمی، ۱۳۷۹.
- _____: *کلیات سعدی*، محمدعلی فروغی و عبدالعظیم قریب، مقدمه از عباس‌اقبال آشتیانی، تهران: جاویدان، ۱۳۳۴.
- _____: *گلستان*، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، چ ۳، تهران: خوارزمی، ۱۳۷۳.
- نبوی، ابراهیم: *کاوشی در طنز ایران*، چ ۱، تهران: جامعه ایرانیان، ۱۳۷۸.
- همایی، جلال‌الدین: *فنون بلاغت و صناعات ادبی*، چ ۱۴، تهران: هما، ۱۳۷۷.

